



دکتر عبدالمهدی معرف زاده
عضو هیات علمی بازنشسته دانشکده علوم تربیتی و روانشناسی
سال بازنشستگی: ۱۳۸۸

اینجانب در بیست و پنجم تیرماه ۱۳۲۵ هجری شمسی برابر با نیمه شعبان در خانواده‌ای مذهبی متولد و به همین مناسبت عبدالمهدی نامگذاری شده و با درج این نام در یک جلد قرآن کریم، به عنوان پنجمین فرزند خانواده و اولین فرزند پسر موجودیت رسمی و اسمی یافتم.

از دوران طفولیت و خردسالی که بگذردم در دوران کودکی (از پنج سالگی) به مکتب رفتم و تحت تعلیم زنده یاد سید جواد معصومی مکتب‌دار معروف دزفول که با مرحوم ابوی هم حشر و نشری داشت قرار گرفته و علاوه بر مهارت‌های خواندن و نوشتن، آموزش «عمّ جزء» و سوره‌های «یاسین و واقعه» را فرا گرفتم. اگرچه از هفت سالگی به دبستان رفته و آموزش و پرورش رسمی را دنبال کردم، تا کلاس سوم دبستان، به مکتب هم می‌رفتم.

هم‌زمان با آموزش رسمی به آموزش «نصاب» و «ترسل» با هدایت مرحوم ابوی پرداختم و از این طریق با اسلوب خطاطی و نگارش و نیز با اوزان شعری و افاعیل عروضی، آشنا گردیدم.

با شروع دوره دبیرستان و هم‌زمان با آن و با راهنمایی روانشاد پدرم به تعلم و آموزش «جامع‌المقدمات» پرداختم که تا کلاس دهم ادامه داشت و با صرف و نحو زبان عربی و بالتبع پختگی در زبان پارسی در حد توان آشنایی یافتم.

مرحوم ابوی اگرچه ملایی بنام بودند منبع ارتزاقش کتابفروشی بود که خود موهبتی عظیم برای من و خواهران و برادرانم بود. انواع کتاب ادبی، سیاسی، مذهبی و غیره به وفور در دسترس بود و توصیه‌های مجدانه روانشاد پدرم به مطالعه، که او خود آنها را «وصیت» می‌نامید، مشوق و محرکی ویژه در گرایش ما فرزندان، به مطالعه و تعمق و تأمل در متون مختلف بود.

یکی از گرانبهاترین توصیه‌های آن روانشاد این بود که هر ایرانی مکلف است که از دریای پر بار فرهنگ و ادبیات پارسی حداقل باید شاهنامه فردوسی، مثنوی مولوی، دیوان سعدی، خمسه نظامی و غزلیات حافظ بخواند و درکی محسوس از آنها حاصل نماید.

از جنبه مذهبی نیز بر نکاتی آموزشی از جمله روخوانی قرآن کریم، عمل به واجبات و مستحبات دینی و روخوانی ادعیه و اوراد به‌ویژه در ماه مبارک رمضان تأکید خاص داشت.

با حصول اطمینان پدر از توانایی فرزندان اعم از دختر و پسر از خواندن و درک متون ادبی فارسی و متون مذهبی، برنامه خاصی به اجرا در می‌آمد که همواره هرشب پس از بازگشت از کتابفروشی و اقامه نماز و صرف شام شروع می‌شد و ساعاتی بطول می‌انجامید. آغاز این برنامه با خواندن ادعیه وارده با توجه به مناسبت روز و ماه بود که توسط پدر و مادر و فرزندان ارشد شروع و با خواندن صفحاتی از دواوین شعری فوق‌الذکر (هرکدام تقریباً یک صفحه) به انتها می‌رسید. در این مورد تذکرات اصلاحی پدر اساسی بود.

این روال تا پایان دوره دبیرستان برقرار بود و حاصل آن برای من علاقمندی مبتنی بر شوق و ذوق به مطالعه متون مختلف ادبی، مذهبی و اجتماعی بود که چونان پیش برقرار مانده است.

در چنین شرایطی بود که در سال ۱۳۴۵ دوره دبیرستانی من با اخذ دیپلم ادبی پایان یافت و متأسفانه به دلیل بیماری، فرصت شرکت در کنکور و تحصیلات عالی در آن سال را از دست دادم و ناچار به خدمت وظیفه اعزام و دوره سپاه دانش را در سال ۱۳۴۷ به انجام رسانده و در مهرماه ۱۳۴۷ به استخدام بانک صادرات درآمده و پس از یکسال از بانک استعفا داده و به عنوان آموزگار به خدمت در آموزش و پرورش پرداختم.

دوره یکساله معلمی فرصت مناسبی را فراهم آورد تا به مطالعه و اندیشه ادامه تحصیل بپردازم. در سال ۱۳۴۹ در کنکور شرکت و با توفیق در آزمون، از مهر همان سال به تحصیل در رشته علوم اجتماعی (مدیریت و برنامه‌ریزی اجتماعی) دانشگاه تهران مشغول شدم. حضور و تحصیل در دوره لیسانس دانشگاه تهران، فرصتی مغتنم برای تلمذ و کسب فیض و آشنایی با بزرگان فرهنگ و علم و ادب بود. در آن دوره با بزرگان زنده یادی از جمله استادان نامداری چون روانشادان دکتر غلامحسین صدیقی، دکتر احسان نراقی، دکتر جمشید بهنام، دکتر اسعد نظامی، دکتر مهدی ثریا، دکتر توسلی، دکتر ایزدی و عزیزانی دیگر بطور مستقیم در قلمرو علوم اجتماعی و با نامداران روانشادی چون دکتر پرویز ناتل خانلری، دکتر جمال رضایی، دکتر باستانی پاریزی و... با زبان و فرهنگ پارسی و تاریخ ایران آشنایی‌هایی عمیق یافتم.

دوره لیسانس علوم اجتماعی را طی هفت نیمسال و با امتیاز به پایان رساندم و در بهمن ماه ۱۳۵۳ با فراغت از دوره لیسانس ضمن استحقاق استفاده از بورس تحصیلی در آزمون اعزام شرکت نمودم و با توجه به تاخیر در اعلام نتایج و وجود فرصت اشتغال به استخدام دانشگاه جندی‌شاپور درآمده و به عنوان مددکار اجتماعی بکار مشغول شدم.

نهایتاً در زمستان ۱۳۵۴ با معرفی دانشگاه تهران و سپردن تعهد خدمت به دانشگاه جندی‌شاپور و دریافت پذیرش از دانشگاه ایالتی میشیگان (MSU) در اوایل فروردین ۱۳۵۵، از طریق وزارت علوم به آمریکا اعزام و در کالج آموزش و پرورش آن دانشگاه به تحصیل پرداختم.

پس از اتمام تحصیل در دوره فوق‌لیسانس علوم تربیتی (طراحی توسعه و تکنولوژی آموزشی) در سال ۱۳۵۸ کوتاه مدتی پس از وقوع انقلاب اسلامی به ایران بازگشته و به‌عنوان مربی در مرکز تکنولوژی آموزشی دانشگاه به خدمت مشغول شدم.

وقوع جنگ تحمیلی و تعطیلی متعاقب دانشگاه فرصتی فراهم آورد که کتاب Mediaware را تحت عنوان "رسانه‌های آموزشی"، برای ستاد انقلاب فرهنگی (کمیته تالیف و ترجمه) ترجمه نمایم. با بازگشایی دانشگاه‌ها، به فعالیت آموزشی و پژوهشی پرداختم و مقالات و کتب چندی اعم از تالیف و ترجمه شخصاً و یا با مساعدت برخی همکاران به انجام و نشر رساندم.

در دوره اشتغال در مرکز تکنولوژی آموزشی سپس در دانشکده علوم تربیتی و روان‌شناسی، به تدریس دروسی چند پرداخته و در سال ۱۳۷۲ پس از شرکت در آزمون اعزام به خارج و قبولی در آزمون مذکور و دریافت پذیرش از دانشگاه لندن «انستیتو آموزش و پرورش» به لندن عزیمت کردم که متأسفانه با گرانی فراوان نسبت به ماهیانه بورس و ضرورت تامین معیشت خانواده بخش عمده‌ای از پس‌انداز طول عمر خود را صرف و با محاسبه سود و زیان مساله در نهایت عطای لندن را به مخارج کمرشکنش بخشیده و پس از بازگشت به کشور و قبولی در آزمون دکتری دانشگاه در سال ۱۳۸۵ به دریافت درجه دکترا نایل آمده و در سال ۱۳۸۸ به افتخار بازنشستگی نیز نایل شدم ولی به فعالیت آموزشی و پژوهشی ادامه دادم.

من و دانشگاه شهید چمران اهواز

اگر چه به لطف ایزد منان، این توفیق نصیبم شده بود که در دانشگاه‌های معتبر و سرآمدی چه در کشور متبوع (دانشگاه تهران) و در ایالات متحده آمریکا (دانشگاه ایالتی میشیگان) به تحصیل پرداخته و با توفیق و کسب امتیاز بالا به اخذ مدارک کارشناسی و کارشناسی ارشد نایل آیم و نیز با اغتنام فرصت (هر چند با مرارت مالی فراوان) در دانشگاه لندن (Institute of Education) و در دوره دکتری بیش از هجده ماه فرصت آشنایی با و تلمذ از بزرگانی چون «پاولو فریره» و «ایوان ایلچ» و بسیاری از دیگر صاحب‌نامان، برخوردار شده بودم، (البته افسوس که آن دوره به علت مشکلات مالی ابتر ماند)، اما دانشگاه شهید چمران اهواز، برای من تافته‌ای جدا بافته محسوب می‌شود که در سرزمین مادری و خانه پدری سنگری مستحکم برای رشد و توسعه دانش مدار این خاک زرخیز و تاکنون محروم از توسعه همه جانبه و پایدار، فراهم آورده است.

دانشکده‌های مختلف دانشگاه شهید چمران اهواز با برخورداری از میراث گران‌سنگ سلف نیک‌نام خود دانشگاه جندی‌شاپور و به‌ویژه با بهره‌گیری از خدمات هیات علمی پرتوان و کوشا با پی‌ریزی سازه محکمی از آموزش و پژوهش در صدد آن است که مبنایی پایدار برای توسعه سرزمین خوزستان یعنی سرزمین نفت، گاز، صنعت و کشاورزی و نیز خدمات مربوطه و جانبی فراهم آورده است. علاقمندی من به دانشگاه شهید چمران اهواز (جندی‌شاپور سابق) الهام‌بخش سرود دانشگاه و نیز سرود پنجاهمین سال تأسیس دانشگاه شد که ذیلاً بندهایی از آنها را نقل می‌نمایم.

سرود دانشگاه

وطن تو ایران،
سرزمین عرفان،
ملک علم و ایمان،
موطن دلیرانی،
وطن تو ایرانی،
وطن تو ایرانی.
تو مهد علم و دانش و فروغی
تو سرزمین پوییش و نبوغی
شکفته در تو دانش زمان
به خاک خوزستان ز باستان
به پاس علم و دین،
بنا نهاده‌ای، تو اولین
دانشگاه جهان،
ز طب و حکمت یا که از نجوم،
ریاضی و هم سایر علوم
به جندی‌شاپور بگو نشان، بگو نشان، بگو نشان.
به یمن انقلاب، ز شور جانمان،
تحولی دوباره می‌رسد
ز راه،
به نام چمران، مرد علم و ایمان،
کنون مزین است دانشگاه
به نام چمران، شهید دوران،
کنون مزین است دانشگاه،
دانشگاه.

و همچنین به مناسبت جشن پنجاهمین سالگرد تأسیس دانشگاه نیز سروده‌ای به دانشگاه تقدیم نمودم که فراز آغازین آن به شرح زیر است:

به نام خدا و به امید او
نهادیم یکسر بنایی نکو
بنایی ز دانش بنایی ز فن
بنایی نو، اما به سنگی کهن
بنایی که دانشگهش نام بود
وزان نام، خوش، خلق را کام بود .

تافته جدا بافته دانشگاه جندی شاپور

جدا بافته بودن تافته جندی شاپور را از نظر خودم بیشتر تاکید نموده بودم. در اینجا به جنبه‌هایی دیگر از این امر می پردازم. این دانشگاه نه تنها برای من بلکه برای عموم خوزستانی‌ها یادآور نوستالژیک شهر تاریخی جندی شاپور است که تقریباً در بیست کیلومتری جنوب شرقی دزفول و در مسیر جاده دزفول به شوشتر واقع و به ویژه دانشگاه تاریخی آن که در زمان شاپور اول ساسانی تاسیس و بنا به برخی اسناد تا حدود سه قرن پس از اسلام نیز دایر بوده است.

دیگر آنکه دانشگاه جندی شاپور از چندی پیش از آنکه به افتخار استخدام در آن نایل شوم، تحت زعامت و مدیریت روان شاد زنده یاد دکتر عباس جامعی بود که در دوره لیسانس و در موسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی دانشگاه تهران مفتخر به گذراندن درس «تاریخ عقاید اقتصادی» با ایشان شده بودم. در آن درس به عنوان بخشی از درس مقاله‌ای تحت عنوان "مارژینالیستها و نقش آنها در حیات اقتصادی" به ایشان تقدیم نموده بودم. دیگر آنکه برادر عزیزم دکتر عبدالحمید معرف زاده از مدتها پیش بعنوان کارشناس کتابداری در دانشکده پزشکی به خدمت اشتغال داشت، تشویقم نمود که تهران را رها نموده و به اهواز بیایم، لذا در اواخر شهریور ۱۳۵۳ توسط ایشان تقاضای استخدام خود را به دانشگاه دادم که تقریباً بلافاصله با توجه به نیاز دانشگاه به مددکار اجتماعی و مناسبت ویژه رشته تحصیلی من، به استخدام در آمده و از نیمه مهر ماه ۱۳۵۳ کار خود را به طور رسمی به عنوان مددکار اجتماعی و در عمل به عنوان مدیر داخلی بیمارستان شماره یک جندی شاپور (بیمارستان امام خمینی) آغاز نمودم.

اشتغال در بیمارستان دانشگاهی فرصت مغتنم دیگری بود که از آن برخوردار شده و بهره‌های علمی فراوانی نصیبم گردید. از آشنایی با سرآمدان پزشکی استان گرفته تا برخورداری از مودت بیدریغ هیات علمی، کارشناسان و کارمندان محترم دانشگاه، که این ارادت از سوی من و آن محبت از سوی آنان چونان پیش برقرار مانده است که بخاطر این موهبت، سپاسگزار ذات بی چون سبحان هستم.

در فرایند خدمت رسمی در بیمارستان و انجام وظایف محوله هیچگاه از پیگیری امر ادامه تحصیل با توجه به شاگرد ممتاز بودن و سوابق موجود در دانشگاه تهران غافل نبودم و به لطف یزدان متوکل، که در اسفند ماه ۱۳۵۳ دانشگاه جندی شاپور آزمون اعزام برگزار نمود که من هم در آن شرکت نموده و پس از قبولی در آزمون کتبی و توفیق متعاقب در مصاحبه و اعلام نتایج و نیز اخذ موافقت دانشگاه تهران، با سپردن تعهد خدمت به دانشگاه جندی شاپور، در کنار عزیزان دیگری که اکنون در زمره استادان بازنشسته دانشگاه‌های کشورند، پس از اخذ پذیرش در اواخر سال ۱۳۵۴ به ایالات متحده آمریکا عزیمت و چنانکه پیشتر مرقوم افتاد در MSU به تحصیل در علوم تربیتی (طراحی توسعه و تکنولوژی آموزشی) پرداختم.

از جمله همکاری‌هایی که با من به خارج از کشور اعزام شدند، می‌توانم از آقایان دکتر محمد مینا عراقی، دکتر بدیع الزمان و دکتر غلامرضا فداکار نام ببرم.

برگشت به ایران

در خلال سال‌های ۱۳۵۵ تا ۱۳۵۷ که در آمریکا مشغول به تحصیل بودم، ایران تجربه اجتماعی-سیاسی بزرگی را از سر می گذرانید که به پیروزی انقلاب اسلامی انجامید و جمهوری اسلامی تاسیس و نظام شاهنشاهی تماماً فروریخت.

آخرین امتحان من در دانشگاه میشیگان

روز ۱۸ مارس ۱۹۷۹ برگزار و دفاعیه کارشناسی ارشد (MBA) ۲۲ آوریل همان سال انجام و مدارک خود را اخذ و جهت تایید به سفارت ایران ارسال و پس از تایید و عودت مدارک به لحاظ ترافیک گسترده هوایی به تهران، نهایتاً در ۱۳۵۸/۴/۲۱ به تهران و سپس به اهواز رسیده و آماده خدمت شدم.

مهرماه ۱۳۵۸ زمان شروع به کار من در مرکز تکنولوژی آموزشی بود که در آنجا با عزیزانی چند از جمله دکتر محمد مینا عراقی، دکتر غلامرضا فداکار، زنده یادان حسامی قاجار، پیامی و... همکاری بودم. کوتاه مدتی پس از شروع بکار، با توجه به جو ملتهب ناشی از انقلاب و تنوع آرا و عقاید که بعضاً با هم در تضاد بودند، عموماً بین دانشجویان و گاهی هم بین کارکنان جر و بحث و چالش‌هایی رخداد و نهایتاً مرکز تکنولوژی آموزشی که محل آن د ریکی از بال‌های دانشکده علوم بود، توسط برخی دانشجویان و گروهی از تکنیسین‌ها به اشغال درآمد که مدعی مدیریت مرکز بودند، که تا آن هنگام توسط هیات علمی اداره می‌شد.

آنها پس از اشغال مرکز تکنولوژی آموزشی، از ورود اعضا هیات علمی و کارشناسان که این اشغال را تایید نمی نمودند، جلوگیری کردند. متعاقب این اقدام، اعضای هیات علمی و کارشناسان مرکز، شکایت خود را به ریاست دانشگاه تقدیم و تاکید نمودند تا رفع اشکال، تمام ساعات اداری روزانه خود را در حوزه ریاست سپری و تحت نظر ریاست دانشگاه به خدمت می پردازند.

بهرحال، سال تحصیلی ۵۹-۱۳۵۸ با همه شداید خود، از جمله درگیری گروه های دانشجویی چه با هم و چه با دواير دانشگاه، نهایتاً با وقوع انقلاب فرهنگی به پایان آمد و کوتاه مدتی پس از آن با هجوم نیروهای بعثی عراق و جنگ تحمیلی باری سنگین بر مصایب کشور، استان و دانشگاه افزوده گردید و دانشگاه در تعطیلی و جنگ گرفتار آمد.

به لحاظ علمی و آکادمیک، تعطیلی دانشگاه ها را می توان آسیبی استراتژیک تلقی نمود، که آثار و لطمات آن دوره هنوز مرتفع نشده و بنظر می رسد که بصورت بیماری مزمنی در ساختار آموزش عالی کشور باقی مانده باشد.

به مرور زمان، و حصول آرامش نسبی در جامعه، دانشگاه ها کم کم باز گشایی شده و در اولین مرحله دانشجویانی که ۲۵ واحد تا فراغت از تحصیل کم داشتند، به دانشگاه برگشته و با گذراندن دروس خود از تحصیل فراغت یافته و در مرحله بعد درهای دانشگاه ها بروی بقیه دانشجویان گشوده شد.

در برهه تعطیلی دانشگاه، برخوردهای طنزآمیز مدیریتی خاصی با دانشگاه و دانشکده ها نیز رخداد. از جمله سرایدار دانشکده تربیت بدنی به ریاست آن دانشکده رسید و مرحوم دکتر چوبین که انسانی شریف و متخلق به اخلاق حسنه نیز بود، در حالیکه گویا در آن هنگام مربی دانشکده الهیات بود به ریاست دانشکده علوم تربیتی و روانشناسی منصوب و به تدریس روانشناسی در دانشکده پزشکی نیز پرداخت.

و روانشان شاد باد.

شروع تحول

پس از مرحوم چوبین، دانشکده از ریاست جوانی فاضل، کار آمد، توانا و به لحاظ خانوادگی اصیل و خوشنام برخوردار شد. آن جوان که تخصص روانشناسی نیز داشت دکتر بهمن نجاریان بود که تا هنگام بازنشستگی چند بار به تناوب با جناب دکتر پاک سرشت به ریاست دانشکده رسیدند. دانشکده علوم تربیتی و روانشناسی تحت مدیریت و زعامت این بزرگواران و مساعدت دیگر همکاران گران گوهر مراحل رشد و ترقی را تا رسیدن به مرحله قطب علمی به سرعت طی نمود.

گروه علوم تربیتی

به عنوان یکی از قدیمی ترین گروه های آموزشی دانشگاه، گروه علوم تربیتی در برگیرنده گروه های بعدی روان شناسی، مشاوره و راهنمایی و گروه کتابداری نیز بود. در فرایند توسعه کمی و کیفی، قلمروهای علمی فوق الذکر به مرور از گروه علوم تربیتی، منفک و گروه های مستقلی را تشکیل دادند.

گروه علوم تربیتی در حال حاضر مشتمل است بر قلمروهای ویژه تاریخ و فلسفه آموزش و پرورش، مدیریت آموزشی، تکنولوژی آموزشی، برنامه ریزی درسی، برنامه ریزی آموزشی و آموزش و پرورش کودکان استثنایی است که محتمل است در آینده نزدیک یا دور بصورت گروه های آموزشی مستقلی در آیند.

حوزه کاری من

در دوره اشتغال، تدریس دروسی در زمینه تکنولوژی آموزشی و جنبه های اجتماعی و اقتصادی آموزش و پرورش را که در تکنولوژی آموزشی مورد تاکید هستند بر عهده داشته ام. زیرا تکنولوژی آموزشی در معنایی اعم عبارت است از: فرآیند کلی توسعه آموزش و پرورش در ابعاد اقتصادی و اجتماعی با توجه به هدف های آینده نگرانه پیرامون توسعه اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و سیاسی جامعه مندرج در هدف های خاص آموزشی و بهره گیری از همه امکانات سخت افزاری و نرم افزاری موجود برای نیل به هدف هاست. لذا علاوه بر تدریس دروسی نظیر: مبانی نظری تکنولوژی آموزشی، تولید و کاربرد مواد و وسایل آموزشی و نظایر آنها، تدریس دروس جامعه شناسی ارتباطی و وسایل ارتباط جمعی، جامعه شناسی آموزش و پرورش و اقتصاد آموزش و پرورش را نیز عهد دار بوده ام. توضیح آنکه کتاب مقدمه ای بر جامعه شناسی اقتصادی آموزش و پرورش ایران را که در سال های آخر اشتغال منتشر نموده ام حاصل تجارب کسب شده در این زمینه ها بوده است.

امیدوارم که دانشگاه شهید چمران اهواز و به تبع آن دانشکده علوم تربیتی و روان شناسی رشد و توسعه خود را بدون توقف و رکود چونان پیش ادامه داده و پایه پای سایر نهادهای کشور ایران عزیز را در امر توسعه یاری رسان باشند.

در سال ۱۳۵۴ با همسرم سرکار خانم شهره غضنفری ازدواج کردم. حاصل این ازدواج، دو دختر فهیم، عاقل و مهربان به نام «مارال» و «مانا» است، که مارال دارای مدرک کارشناسی ارشد «طراحی صنعتی» است و هم اینک در شرکت «Inc Products NewAge» در تورنتو کانادا به عنوان **Manager Development Product** بکار مشغول است و با همسرش در سایه خداوند رحمان زندگی آرامی دارند. دختر کوچکترم «مانا» هم دارای درجه کارشناسی ارشد «شیمی مواد **Chemistry Material**» است و در حال حاضر به عنوان **Scientist Senior** در شرکت «فایزر» در شیکاگو امریکا به کار اشتغال داشته و در کنار همسرش در سایه لطف احدیت به آرامی زندگی می کنند..